

## رابیندرا نات تاگور، شاعر ستایشگر خداوند

لیلا هاشمیان\*

رضوان صفایی صابر\*

### چکیده

قرن نوزدهم شاهد به‌ثمر رسیدن شخصیت‌های برجسته، با افکار متعالی در سرتاسر جهان بود که با اندیشه‌های درخشان و روشن‌گر خود راهی نوین در دنیای ادبیات به‌سوی یک هدف نهایی، یعنی سعادت جاودانه بشری گشودند.

در این میان سرزمین هندوستان نیز که با قدمت دیرینه‌اش همواره مهد پرورش آیین‌ها و نگرش‌های عارفانه و صوفیانه‌ای بوده که ریشه در عمق روح و هستی پاک و حقیقت‌جویانه ساکنان آن دارد، سهم خود را در به‌جلوه رساندن این شخصیت‌ها ادا نموده و در پهنای گسترده خود، انسان‌های شاخص و برجسته‌ای را پرورش داده که در طول حیات خود تنها رسالتشان را ژرفا بخشیدن و جهت‌گیری درست قلب‌های مردمان دیارشان به‌سمت یک حقیقت ناب و هدایتگر می‌دانستند. «رابیندرا نات تاگور» یکی از فرزندان خلف و راستین این سرزمین است که با دریافت درستی که از جهان هستی و خالق یگانه آن داشت، کمک شایانی به‌هدف جهان ادبیات و هنر در پیوستن به‌یک جاده مستقیم با افق دید روشن و نورانی نمود.

نیایش‌ها و اشعار بی‌مانندی که او در ستایش پروردگار هستی در شاهکار هنری خود «گیتانجلی» گنجانده، گویی انعکاس صدای همه قلب‌های خداپرست هندیان از زمان

---

\* عضو هیئت علمی دانشگاه بوعلی سینا، همدان.

\* کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد همدان.

باستان تا دوران زندگی او می‌باشد. در این مقاله کوشش می‌شود به‌گوشه‌ای از زندگی پربار این هنرمند برجسته و پیام‌یگانه زندگی اش در کتاب «گیتانجلی» پرداخته شود. **واژگان کلیدی:** رابیندرا نات تاگور، گیتانجلی.

بدون شک اگر از قرن نوزدهم میلادی به‌عنوان یکی از تأثیرگذارترین سال‌های حیات ادبی هندوستان در مرحله گام نهادنش به‌دنیای مدرن نام‌برده شود، سخن به‌گرافی نیست. این قرن در دهه‌های میانی خود شاهد آغاز حیات کودکی بود که با زندگی اش روحی تازه و با طراوت به‌سرزمین رنگ‌ها و آواها و نیایش‌های معنوی بخشید.

ششمین روز از ماه مه سال ۱۸۶۱ م، یعنی تقریباً ۶۰ سال پس از اشغال هندوستان توسط انگلیسی‌ها، خانواده ثروتمند «دبندرا نات تاگور» رهبر فرقه «برهمو ساج» تولد چهاردهمین فرزند خود را جشن گرفتند و او را «رابیندرا نات» نام نهادند. خانواده «رابیندرا نات» مهاراجه‌های ثروتمندی بودند که اجدادشان در اواخر سال‌های قرن هفدهم، به‌دنبال اختلاف با مرزبان شهر «جسور» در «بنگال» جنوبی، به‌یک دهکده ماهیگیری به‌نام «گوویندپور» کوچ کردند و بعد از گذشتن مدتی، در این دهکده به‌داد و ستد با انگلیسی‌ها پرداختند و به‌تدریج آن دهکده کوچک را گسترش دادند و به‌شهری بزرگ و آباد به‌نام «کلکته» تبدیل کردند. همان شهری که «رابیندرا نات» در آنجا دیده به‌جهان گشود.

یکی از موهبت‌های بزرگ زندگی تاگور، رشد و پرورش وی در خانواده‌ای بود که همگی اهل ادب و هنر و موسیقی بودند و در جهت‌گیری تفکر او به‌سوی ایده‌های متعالی‌اش نقش بزرگی ایفا کردند. بزرگترین برادر او «دویجیندرا نات» مرد دانشمندی بود که در رشته‌های فلسفه و ریاضی و شعر و موسیقی و ادبیات، چهره سرشناسی محسوب می‌شد. دومین پسر خانواده «ساتیندرا نات» به‌زبان‌های سانسکریت و بنگالی و انگلیسی تسلط کامل داشت. «جویتیریندرا نات» نیز که پنجمین فرزند بود، شاعر و موسیقیدان و نویسنده برجسته‌ای به‌شمار می‌آمد که بیشترین تأثیر را در میان دیگر فرزندان، بر تاگور جوان گذاشت. تاگور، خواهری به‌نام «سورنا کُماری» نیز داشت که یک زن نویسنده و آشنا به‌دانش موسیقی و آزادی‌خواه بود و برای بیداری زنان بنگالی، تلاش‌های قابل ستایشی انجام داد. مسلماً زندگی در میان چنین خانواده و خواهران و

برادران فرهیخته‌ای برای کودکی که دارای ذهنی جستجوگر و خلاق است، سرشار از لحظه‌های ناب آموختن و فراگیری می‌باشد.

در روزهایی که تاگور، تلاش‌های آغازینش را برای کندوکاو در دنیای پیرامونش شروع کرده بود، روزگار، نخستین بار چهره‌کریه و غم بارش را در ۱۳ سالگی به او نشان داد و «رایندرا نات» مادرش را برای همیشه از دست داد. مادر و مادر بزرگ وی را می‌توان اولین مشوق‌هایش برای دانش‌اندوزی نام برد. آنها دارای استعداد عمیقی برای درک زبان و منطق و فلسفه بودند و همواره تاگور را که به او در خانواده «رابی» می‌گفتند، به کسب علم و دانش ترغیب می‌کردند. آنها وی را به آموزشگاه‌ها و مدرسه‌های مختلف می‌فرستادند، ولی «رابی» به رسم بیشتر ادیبان و نویسندگان مشهور دنیا که هیچ‌گاه با محیط مدرسه خو نگرفتند، نتوانست به علم آموزی خود در مدرسه ادامه دهد و همیشه از آنجا گریزان بود. تا جایی که بعدها از مدرسه به عنوان آمیزه‌ای از بیمارستان و زندان نام می‌برد.

هرچند که تاگور در یک خانواده پرجمعیت و فرهیخته زندگی می‌کرد، اما همیشه در تنهایی بزرگی غوطه‌ور بود و به دلیل ضعف جسمانی مادرش، تحت تربیت و نگهداری خدمتکاری جوان و آموزش ندیده، کودکی خود را به بدترین شکل ممکن سپری می‌کرد.

”... تنها بودم و این تنهایی بزرگترین عنصر دوره کودکی من بود. پدرم را به ندرت ملاقات می‌کردم. زیرا بیشتر اوقات در سفر بود... پس از مرگ مادرم، مرا به دست خدمتگذاران سپردند. هر روز تنها کنار پنجره می‌نشستم و می‌کوشیدم آنچه را در خارج می‌گذرد، در ذهنم مجسم بسازم. از لحظه‌ای که حافظه‌ام قادر به ضبط خاطرات گردیده است، خود را دلباخته طبیعت شناختم. عشق مفرطی به طبیعت داشتم که از عهده شرح آن بر نمی‌آیم. طبیعت برایم پیوسته چونان همدمی عزیز بود و هر دم زیبایی تازه‌ای را بر من آشکار می‌ساخت...“<sup>۱</sup>

۱. آقا شیخ محمد، نوری، ۱۳۷۴: ۶۹.

این عشق به طبیعت که ناشی از تنهایی وسیع دوران کودکی تاگور می‌باشد، در هیچ‌یک از لحظه‌های عمرش وی را رها نکرد و مبنای نوشتن اشعاری شد که با وارد شدن به دنیای روح‌نواز آنها، می‌توان بزرگترین پیام هستی، یعنی تجلی انوار پروردگار را در کائنات عمیقاً احساس کرد.

در دنیای پر از همهمه و ازدحامی که او زندگی می‌کرد، تنها مونس و همدمی که آرامش را برای او به‌ارمغان کی آورد، کتاب بود و غوطه‌ور شدن وی در سرزمین‌هایی که کتاب‌ها ترسیم می‌کردند، باعث پایه‌ریزی جهان‌بینی منحصر به فردی گشت که بعدها او را به یک چهره جهانی و دست نیافتنی تبدیل نمود.

سفری ۳ ماهه به‌هراه پدر به‌هیمالیا، جایی که برای هندیان، سرچشمه روحانیت و معنویت است، فرصتی بود که تاگور بتواند با اندیشه‌های ژرف پدر دانشمندش بیشتر آشنا شود و پاسخ بسیاری از ابهامات خود را در مورد ادبیات و فلسفه و مذهب از زبان او دریافت کند. در این زمان تاگور ۱۳ ساله، علاوه بر اینکه به‌زبان بنگالی شعر می‌سرود، به‌زبان‌های سانسکریت و فارسی و انگلیسی هم تسلط یافته بود و کم‌کم به‌دنیای ویژه و عمیقش گام می‌نهاد. تاگور در اغلب زمینه‌های هنری و ادبی مانند فلسفه، موسیقی، نقاشی، داستان‌نویسی و نمایشنامه‌نویسی طبع‌آزمایی کرده و در هر کدام از آنها به‌جایگاه قابل توجهی دست یافته است. اما بزرگترین جلوه‌های هنری وی در متعالی‌ترین نوع بیان اندیشه‌های بشر، یعنی شعر، نمود پیدا کرده است.

آغاز دوران آفرینش‌های هنری تاگور به‌معنای واقعی آن از زمانی شروع می‌شود که وی بعد از یک دوره دو ساله تحصیل در انگلستان، در سال ۱۸۸۰ م به‌بنگال باز می‌گردد و با کوله‌باری از دانش‌های مدرن اروپا، و آشنایی با موسیقی و نقاشی جدید غربی، در سطحی بالاتر از هم‌سن و سالان خودش قرار می‌گیرد.

علاوه بر شعر، بزرگترین دلمشغولی تاگور، وطن‌پرستی و رسیدن به‌آرمان‌های ملی‌گرایانه‌ای بود که در تک تک اعضای خانواده او نهادینه شده بود.

”برای تاگور، هند و مردم آن، مقدس‌ترین ارمغان خدا بود و او هر چیزی را که متعلق به این سرزمین و این ملت بود می‌پرستید. او هم مانند دیگر ساکنان متعصب این آب و خاک، از تسلط بیگانگان بر این اقلیم رنج می‌برد. با آزادگان

هم آواز می‌شد که باید سرنوشت هند را به دست خود هندیان سپرد... وقتی پدر دانشمند و اصیل زاده و وطن‌پرست، در اثر بیماری در انگلستان بدرود زندگی گفت، کلیه برادران و خواهران و دیگر کسان خانواده به‌گرد هم آمدند تا راه و روش او را دنبال کنند و برای آزادی هند بکوشند. آنان با اینکه زبان انگلیسی می‌دانستند، جز به زبان بنگالی سخن نمی‌گفتند و جز با این زبان نامه‌نگاری نمی‌کردند. شاعران این خانواده ترانه‌ها و سرودهایی می‌سرودند که اندیشه آزادی‌خواهی و رهایی از یوغ بندگی در آنها موج می‌زد.<sup>۱</sup>

تا ۲۰ سالگی، تاگور آثار متعددی را اعم از نمایشنامه و رمان به‌نگارش درآورده بود و شهرت و آوازه‌اش در سراسر بنگال و حتی خارج از مرزهای آن پیچیده بود. ازدواج با دختر یک خانواده شریف و ادب‌پرور به نام «بهاباتارینی - دوی» که تاگور او را «مرینالینی» صدا می‌زد، زمینه‌ساز به‌وجود آمدن آرامش و عشقی فزاینده در قلب و روح شاعر جوان شد و پس از آن تاگور توانست در سایه محبت و آسایشی که در خانه‌اش موج می‌زد، آثار ماندگار خود را به‌وجود بیاورد.

در روند حرکت رو به‌کمال اندیشه‌ها و اشعار تاگور، وی به‌درکی از جهان و هنر رسیده بود که دیگر شیوه‌های کهن و قدیمی اشعار قبل از خود را نمی‌پسندید و مشتاقانه در پی آن بود که بتواند رسوم و مکاتب کهن شعری را دچار تغییر و تحوّل کند و یا حتی از بین ببرد. اما این اقدام وی با مخالفت شدید منتقدان مواجه شد و آنان نوک قلم انتقادی و زهرآلود خود را به‌سوی نوشته‌های تاگور که به‌سوی دنیای مدرن ادبیات در حرکت بود، نشانه رفتند. هر چند که تاگور نیز مانند بسیاری از مشاهیر ادبی و هنری جهان که به‌دنبال بی‌توجهی و عدم استقبال دیگران، شاهکارهای خود را خلق نمودند، در برابر این حملات تند و بی‌رحمانه، دست به‌آفرینش اثری زد که بعدها سند افتخار هند و حتی آسیا به‌حساب آمد.

سرانجام بارقه‌های خلاقانه و هدایت‌کننده ذهن تاگور در یک نقطه نورانی و متعالی به‌هم پیوستند و منجر به‌خلق بزرگترین و ارزشمندترین اثر منظوم وی، تحت عنوان

۱. شهناز، ۱۳۶۳: ۴۴.

«گیتانجلی» گشتند. این اثر گویی آبی شد بر آتش حملات بی‌وقفه و انتقادهای ناراحت‌کننده منتقدان و مخالفان آثار تاگور و حتی آنان نیز نتوانستند شگفتی و ستایش خود را در برابر اشعار «گیتانجلی» پنهان کنند. تاگور در مقابل همه آن ناملایمات و سختی‌ها هیچ‌گاه دفاعی از خود نکرد و همواره با بردباری و روحیه بزرگمنشانه‌اش، به‌آرامی از کنار آنان عبور کرد. بارزترین جنبه دفاعیه وی در این موارد در اشعار او جلوه می‌کنند. از نظر او «گیتانجلی» به‌تنهایی می‌توانست پاسخ محکمی به تمامی مخالفت‌ها و انتقادهای ناروا باشد.

”بگذار از این گذرگاه، آوازه شهرت تو همه جا طنین افکند.

بگذار خامه تو از این راه نامور شود.

بگذار تابندگی نبوغ تو از این طریق، ستایش همه جهانیان را به‌سوی تو برانگیزاند“<sup>۱</sup>.

«گیتانجلی» که چکیده جهان‌بینی و دیدگاه ژرف و عمیق تاگور نسبت به جهان هستی و پروردگار است، افتخاری برای وی به‌ارمغان آورد که باعث درخشش او در میان همه نویسندگان و شعرای برجسته هندی و آسیایی گشت. او «گیتانجلی» را به‌زبان انگلیسی ترجمه کرد و در سفری که به‌انگلستان داشت، آن را به‌دوست قدیمی‌اش «سر ویلیام روتشتاین» نشان داد. طی یک جریان معارفه که در خانه «سر ویلیام» برگزار شد، اشعاری از این کتاب توسط «ویلیام باتلر ییتس» شاعر مشهور ایرلندی که ۱۰ سال بعد از تاگور موفق به‌دریافت جایزه نوبل گردید، خوانده شد و مشاهیری نظیر «عزرا پاوند» و «می سینکلر» را که در این جلسه حضور داشتند، شگفت زده کرد. به‌این ترتیب اشعار تاگور، دست‌به‌دست چرخید و در کمترین زمان ممکن، مورد ستایش و توجه اکثر منتقدان و مشاهیر ادیب روزگار خود قرار گرفت.

فرهنگستان نوبل در سال ۱۹۱۳ م، به‌این نتیجه رسید که هیچ‌کسی در دنیا شایسته‌تر از تاگور برای دریافت این جایزه ارزشمند ادبی نیست. این اتفاق، نخستین بار بود که برای یک اندیشمند و ادیب هندی و حتی شرقی رخ می‌داد و سبب دوخته شدن چشم

جهانیان به سمت مشرق زمین و سرزمین رنگارنگ هندوستان شد. شگفتی اهالی ادب بیشتر از هر چیزی به این دلیل بود که تا قبل از آن هیچ کسی از وجود چنین شاعری که تمامی آثارش به زبان بنگالی بوده و به جز مردم سرزمینش، کسی با نوشته‌های او آشنایی نداشته، آگاه نبوده است.

«گیتانجلی» را می‌توان تجلی‌گاه و نقطه اوج آرمان‌ها و ایده‌آل‌های فلسفی و اندیشه‌ای و عرفانی تاگور دانست که هم صدا با فرهنگ دیرینه ملت هند، مضامینی چون پرستش و ستایش خداوند و محبت و شیفتگی به برترین مخلوق او یعنی انسان، را در بستر و گذرگاه کتاب‌های مقدس مذهبی و فلسفی هندی، طنین انداز می‌کند:

”تا پیش از انتشار مجموعه گیتانجلی، آنچه بیشتر در سروده‌ها و نوشته‌های تاگور به چشم می‌خورد و اساس فکر و ذوق او را تشکیل می‌داد، ستایش طبیعت و عشق به انسان بود. اما در گیتانجلی، این ستایش و پرستش متوجه خدا شد و عشق ربّانی جایگزین عشق انسانی گردید. در این کتاب شاعر کوشیده است آرمان روحی هند باستان را کشف کند و آن را با واقعیت امروز این مرز و بوم منطبق سازد!“

تفکر متعالی و آرمانی که تفکرات مردمان سرزمین هند، از زمان باستان تا دوران زندگی تاگور را تحت سلطه خود درآورده بود، در گستره‌ای اندیشه‌ای که شامل هماهنگی و هم‌جهتی نظام هستی می‌شد، قرار می‌گرفت. آرمان‌های معنوی و روحانی هندیان بر پایه این باور که جهان هستی دارای نظمی شگفت‌آور است و تمامی ذرات و عناصر تشکیل دهنده هستی، زیر فرمان این نظم سازمان یافته به‌گردش و تغییر مشغولند، شکل گرفته است. آنها این حقیقت را که کل فرمانروایی نظام آفرینش بر عهده یک وجود بی‌نقص و کامل قرار دارد، دریافته بودند و عصاره و چکیده این اعتقاد به‌شکلی متعالی و چیره‌دستانه در اشعار «گیتانجلی» تاگور ظهور پیدا کرد.

”بشنوید ای همه ساکنان پهنه گیتی!

بشنوید ای شما ایزدان جاودان ملک هستی، که هر یک برای خود سپهری دارید!

من او را در شهر روشنایی شناختم.  
 من او را در شهر تابندگی یافتیم.  
 آن یکتا را، آن پروردگار رخشان را.  
 در آن فراسوی مرز تاریکی، که دیهیم پادشاهی بر سر نهاده بود.  
 تو نیز او را بشناس.  
 به سوی او چشمانت را برافراز.  
 تا از اقلیم نیستی گذری.

هان! ای هند از یاد رفته! بدان که تنها یک راه هست و جز آن راه نیست!<sup>۱</sup>

«گیتانجلی» دارای ۱۰۳ سرود شورانگیز و زیبا است و تاگور کتاب خود را با راز و نیازهای عاشقانه‌اش با پروردگار آغاز می‌کند. نیایش‌های او بیانگر احترام و عشق ژرفی است که او نسبت به خالق زندگی و سلامتی و آرامش و زیبایی‌های هستی‌اش ابراز می‌کند. این اشعار، تجلی‌گاه قدرت و شکوه و شگفتی‌های رازآلود خداوند هستی هستند که تاگور در ژرفای وجودش، آنها را به‌نظاره نشسته و سخاوتمندانه با بیانی فیلسوفانه و در عین حال عارفانه، این تجربه‌های معنوی و روحانی را با مخاطبانش به‌اشتراک می‌گذارد.

از نظر تاگور، ابتدا، انتها و عصاره هستی، نور ذات پاک خداوندی است که کمال و تعالی را به‌حدّ نهایت خود رسانده است و جهان را با تجلی‌های پیدا و پنهان خود به سوی مسیر نهایی هدایت می‌کند. خداوندی که تاگور در اشعار «گیتانجلی» به‌تصویر کشیده و به‌ستایش خالصانه آن نشسته، دارای دو بعد و زاویه نگرش است. یکی خدایی است که برتر و والاتر از همه کائنات و مخلوقات هستی قرار دارد و در نقطه‌ای بی‌نهایت به‌هدایت جهان مشغول است. انسان و یا هیچ‌موجود دیگری، هرگز نمی‌تواند به‌انوار ربّانی پروردگار نزدیک شود و فهم و درک او از حدّ توان و انتظار انسان خارج است. خدای دیگر، پروردگار درونی هر انسانی است که در روح و جان او قرار دارد و منشأ همه حالات عارفانه و عاشقانه و درک زیبایی انسان از هستی می‌باشد و او همان

۱. شهناز، ۱۳۶۳: ۶۵.



انگیزه والایی است که انسان با شناخت و معرفت وی، سعی می‌کند خود را با او هم‌آوا و هم‌سو کند و با کمک و الطافش به‌سوی یک مسیر کمال‌گرایانه قدم بردارد تا به‌هم‌هنگی با کائنات دست پیدا کند.

«گیتانجلی» بیان می‌کند که خدای دورنی به‌انسان می‌آموزد تا با دستیابی به‌زیبایی‌ها و موهبت‌های دنیوی به‌درک درست و مشخصی از حقیقت برسد و با یافتن معرفت نسبت به‌همه راز و رمزهای هستی، مسیر حقیقت‌جویانه خود را ببیند و به‌چشمه نامتناهی جاودانگی متصل شود.

تاگور در این کتاب در ۳ جایگاه مختلف و متمایز قرار دارد. او به‌عنوان یک فیلسوف، یک هنرمند و یک شخص مذهبی و خداپرست هندی، از دریچه‌های متفاوت و در عین حال متحد، به‌ستایش پروردگار و راز و نیاز با او می‌پردازد و مجموعه شعری که پدید می‌آورد، به‌نوعی تشکرنامه و ادای دینی می‌باشد به‌خداوندی که او همه هستی و وجود و رفاه و آرامش خود را موهبت‌های بی‌دریغ و محبت‌آمیز او می‌داند.

”از هستی من آن‌قدر به‌جای بگذار تا بدان وسیله من تو را همه وجود خویش صدا کنم.

از اراده من آن‌قدر باقی بمان تا تو را گرد خویش بنگرم، هر دم بر آستان سر فرود آورم و هر لحظه عشقم را به‌پایت فرو ریزم.  
از وجودم آن ذره بر جای بمان که نتوانم هرگز تو را در خویش پنهان سازم.  
از بندگی من آن حد باقی بگذار که در بند اراده تو باقی بمانم، تا خواسته تو را بر جان پذیرم و جز راه تو را نپیمایم.  
اینست تنها ایثار عشق من به‌پیشگاه تو“<sup>۱</sup>.

پیام نهایی و عمیق «گیتانجلی» را باید در شناخت و معرفت خدا در روند سیر و سلوک انسان در شاهراه حقیقت‌یاب هستی جستجو کرد. به‌عقیده تاگور، وحدتی بی‌نهایت و هم‌جهت بین انسان و خدا وجود دارد و یک انسان پارسا و دیندار باید همواره با خود بیاندیشد که دارای یک روح و پیکر واحد با آن خداوند توانایی است

که یگانه مظهر کمال و چشمه نورانی لایزال است. سالکان و عارفان راه حق، تنها از گذرگاه این همبستگی و یگانگی می‌توانند به الهامات الهی خود پاسخ مثبت بدهند و آنان را برای دیگر انسان‌ها به‌نمایش بگذارند. بنابراین، مشتاقان اندیشه‌های تاگور، عرفانی‌ترین و والاترین مراتب فکری و درکی او را می‌توانند در «گیتانجلی» پیدا کنند. با وجود اینکه روزگار، گاه و بیگاه روی خوش به این شاعر و متفکر، نشان نمی‌داد و در یک فاصله زمانی کوتاه، هنگامی که شاعر هندی ۴۱ سال از عمر خود را سپری کرده بود، ابتدا همسر محبوبش و سپس دو فرزند کوچکش را از او ربود و باعث بر جای ماندن سایه‌ای از غم و اندوه بر روح و قلب تاگور گردید، هندوستان، ۸۰ سال از دوران خود را شاهد قلم‌فرسایی‌ها و به‌ثبت رساندن اندیشه‌های مردی بود که نزدیک به ۱۲۰ کتاب به‌زبان بنگالی به‌نگارش درآورد. این آثار که شامل فال‌های مختلف هنری و ادبی، نظیر شعر، نمایشنامه‌های منظوم و منثور، رمان و داستان کوتاه و سخنرانی‌های مذهبی و فلسفی و سیاسی منحصر به‌فرد می‌شدند، نام‌نگارنده خود را تا ابد بر تارک ادبیات هندوستان حک کردند.

همان‌گونه که اشاره شد، تاگور علاوه بر فعالیت‌های ادبی، هیچ‌گاه رسالت خود را به‌عنوان یک هنرمند، در مورد وضعیت اجتماعی جامعه‌اش از یاد نبرد و همواره همپای سیاستمداران روزگار خود مانند «گاندی» و «نهرو» به‌روشنگری و هدایت افکار مردم سرزمینش در برابر استعمارگران پرداخت. شاید بتوان اندیشه‌ها و سخنرانی‌های تاگور را یکی از عوامل محرک و تأثیرگذار در پیروزی نهضت «گاندی» دانست. اقدامات او تا جایی پیشرفت که در ۱۳ آوریل ۱۹۱۹ م، پس از کشتار ساکنان «پنجاب»، نشان و لقب شوالیه‌ای را که از انگلیسی‌ها دریافت کرده بود برای فرماندار هندوستان پس فرستاد و اعتراض خود را نسبت به این فاجعه انسانی ابراز نمود.

اقدام مهم دیگری که نام تاگور را برای همیشه جاودان ساخت، برپایی یک مدرسه برای کودکان بنگالی بود:

”تاگور در ۱۹۰۱ م، در «شانتی نیکتان» مدرسه‌ای تأسیس کرد و تمام نظراتش را درباره‌ی چونگی آموزش و پرورش در آن به‌اجرا گذاشت، از جمله اینکه کلاس‌ها

در هوای باز تشکیل شود و با آمدن دانشجویان از کشورهای مختلف برای تحصیل در آنجا، مدرسه بعدها تبدیل به «دانشگاه جهانی» شد<sup>۱</sup>. سرانجام؛ تاگور، سپتامبر سال ۱۹۴۰ م، هنگامی که به کوه‌های هیمالیا، سرزمین رویاهای کودکی‌اش سفر کرده بود، بیمار شد و این بیماری مدت یک سال ادامه یافت. تا اینکه در ۷ اوت سال ۱۹۴۱ م، با دنیایی که همه تلاش خود را برای زیباتر شدنش انجام داده بود، وداع کرد.

### منابع

۱. آقا شیخ محمد، مریم و نوری نشاط، سعید (۱۳۷۴) زندگینامه برندگان جایزه نوبل ادبیات، تهران: کویر، چاپ اول.
۲. رادفر، ابوالقاسم (۱۳۸۹) اندیشه‌های رابیندرا نات تاگور، تهران: لیوسا، چاپ اول.
۳. شهباز، حسن (۱۳۶۳) گیتانجلی و زندگینامه رابیندرا نات تاگور، تهران: علمی، چاپ اول.